

نقد بررسی شرح بدایة الحکمه

به توضیح بیشتری نباشد و شارح تنها آن را به صورتی که واضح است بیان کند، به این معنا که آن را در پاورقی و یا وسط پراکنز ذکر نکند، آیا این عمل ترجمه حساب شده و از عنوان شرح و توضیح کلام مؤلف خارج می‌گردد؟ آیا می‌توان کتابی را که توضیح دارد (در وسط پراکنز و یا پاورقی آن) و هم ترجمه دارد، در مجموع، آن را ترجمه دانست و نسبت ترجمه را مطلق به آن داد؟ البته ممکن است این مطلب نیز مبنائی باشد؛ یعنی نویسنده محترم به آن عنوان ترجمه بدهد، لکن برخی دیگر آن را شرح بدانند؛ به این معنا که معنای شرح این گونه بیان مراد مؤلف را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین این جمله نویسنده محترم در ضمن نقد و نقادی شرح بر بدایة الحکمه «مؤلف محترم در عین حالی که خواسته است از قید ترجمه متن راحت باشد کاری بیش از ترجمه متن ارائه نداده است» آیا واقیعت دارد؟ کاری بیش از ترجمه متن ارائه نداده است؟ آری در ذیل آن فرموده‌اند: «و این به معنای نفی کلی نیست». لکن این ذیل اصل اشکال مبنائی را حل نمی‌کند. مثل اینکه مبنای نویسنده محترم در معنای شرح این است که تمام الفاظ کتاب باید همراه شرح و توضیح کافی (و یا احياناً دارای تعلیقه و حاشیه) باشد!

به نظر حقیر این نوع اشکال نویسنده محترم بر سایر شرح بدایة الحکمه نیز وارد نیست؛ چنان که از لحن کلام نویسنده ورود این اشکال بر شرح دیگر نیز هست.

ثانیاً قبل از هر چیز لازم است دانسته شود که اصول نقد و نقادی و بررسی کتب چیست تا طبق آن اصول مشی شود به نظر می‌رسد در این مقوله نیز اختلاف فکری و اصولی و مبنایی وجود دارد و یا حداقل در مقام عمل، این اصول پیاده نشده و به آن ترتیب اثر داده نشده است. زیرا محور اصلی و اصل اولی در نقد و نقادی به طور کلی این است که اگر کتابی تألیفی باشد و مؤلف پیرامون موضوعی قلمفرسایی کرده و مسائل گوناگونی را ذکر نموده و نظریات گوناگونی را در مورد آن بیان داشته و خود مؤلف آنها را نیز مورد تأکید قرار داده است، نقد این گونه کتاب به این نحو است که ملاحظه شود آیا این نظریات با واقعیت‌های عینی و یا واقعیت‌های قابل قبول، از قبیل مثلاً وحی و کلمات بزرگان و پیشوایان اسلامی و یا با موازین عقل و علم و تحقیقات علماء و سایر موازین معتبر منطبق است یا نه؟

اما اگر کتابی به عنوان ترجمه و یا شرح باشد و اصل در نحوه نقادی آن با نحوه نقادی صورت قبلی فرق می‌کند، گرچه در برخی از امور، مثل بررسی جمله بندی و ترکیب و ورود و خروج در مطلب و غیر آن با هم مشترک باشند، اصل اولی در این گونه نقادی این است که ملاحظه شود آیا مترجم و یا شارح درست بر طبق نظر و مقصود مؤلف حرکت کرده

در شماره ۲۴ مجله وزین آینه پژوهش (ص ۳۱-۳۷) چند صفحه‌ای تحت عنوان «بررسی شرح بدایة الحکمه» به نقد شرح بدایة الحکمه پرداخته شده است و از نویسنده محترم آن، از این جهت تشکر و قدردانی می‌کنیم که با دید نقد و اصلاح به این شرح نگریسته است، ولی در عین حال پاره‌ای از مطالب درباره شرح مربوط به کتاب بدایة الحکمه بیان داشته‌اند که به نظر خالی از ضعف و اشکال نیست.

اولاً به نظر می‌رسد که مقداری از اشکالات، مبنائی است؛ به این معنی که نویسنده محترم از کلمه شرح معنایی را اراده کرده است که وسیعتر از معنای اصطلاحی آن می‌باشد؛ چنان که خود ایشان در ابتدای مقاله شان توضیحی در این باره داده و تعلیقات و حواشی را نیز داخل در معنای شرح کرده است.

کتابی مرحوم استاد علامه طباطبائی در موضوع فلسفه و بیان مسائل آن به صورت مختصر و مفید ارائه فرموده که برخی از مطالب و عبارات آن چه بسا ممکن است برای برخی از دانش پژوهان در حوزه و دانشگاه مبهم و یا احياناً غیر قابل فهم باشد؛ به طوری که نیاز به توضیح دارد.

خصوصاً عبارات فلسفی استاد مرحوم علامه بسیار سنگین است و حداقل در پاره‌ای از موارد نیاز به توضیح و شرح دارد. حال شارح در مقام توضیح و شرح آن چه باید بکند؟ آیا در مرتبه اول در مقام توضیح مراد و مقصود مؤلف کتاب به مطالب آن حاشیه بپردازد. و در مقام ایراد و اشکال بر آن بیاید، یا اینکه اولاً سعی کند مقصود مؤلف را در حدی که ممکن است توضیح بدهد، سپس اگر لازم باشد و شارح نیازی در نقادی آن نوشته احساس کند به آن تعلیقه زده و در پاورقی و پانویس به نقد مطالب مؤلف بپردازد.

حال سؤال دیگری در اینجا مطرح می‌گردد و آن اینکه در شرح و توضیح یک کتاب، اگر مطلبی واضح باشد و نیازی

یا نه؟ یعنی درست شرح کرده، تطبیق با مطالب مؤلف و مقصود او می کند یا نه؟ اصولاً عبارات وافی به مقصود مؤلف است یا نه؟ چه بسا شارح یا مترجم مقصود نویسنده را نفهمیده و برداشت انحرافی دارد و یا کلمات وافی به بیان مقصود مؤلف نیست.

این اصل اساسی در نقادی یک کتاب مربوط به شرح و تعیین بهینه یک شرحی بر شرح دیگر یا یک ترجمه بر ترجمه دیگر است. متأسفانه اصولاً نویسنده محترم این مقاله به این اصل اساسی نپرداخته است و روی این اصل لازم و اساسی متنی نکرده است تا ببیند که کدام شرحی از شروح دقیقاً با مطالب و مقاصد مرحوم علامه طباطبایی در بدایة الحکمه مطابق است یا نزدیک بواقع. محتمل است نپرداختن نویسنده محترم به آن، به این دلیل باشد که همه شروح را مطابق با متن و مقاصد مؤلف دانسته است. اگر هم این، در نظر نویسنده محترم باشد به هر حال لازم بود حداقل اشاره ای به آن داشته باشد. ایشان در نقادی چند شرح مربوط به بدایة الحکمه رفته روی نحوه بیان و جمله بندی و بعضی ایرادات لفظی و عباراتی که آیا مطابق قواعد زبان فارسی ترجمه یا شرح شده است یا نه؟ که خود این نیز بیان خواهد شد که خالی از ایراد و نقص و اشکال نیست.

با وجود این، تعجب هر خواننده بیطرفی را به خود جلب می کند چگونه ایشان در آخر مقاله خود در انتخاب یکی از شروح و برخی دیگر و مزیت آن صریحاً اظهار نظر کرده، برخی را بهتر و قابل اعتمادتر دانسته است!! به این معنا که برخی از شروح، مقاصد مرحوم علامه طباطبایی را بهتر درک نموده و بر طبق آن حرکت کرده است و لذا قابل اعتمادتر است. گرچه ممکن است همان نظر در واقع صحیح باشد یعنی برخی از شروح که نویسنده محترم آن را مقدم بر سایر شروح دانسته صحیح باشد و لکن مطلب، این نیست بلکه مطلب اساسی در معیار سنجش نویسنده محترم است و اصلاً در مقاله خود متأسفانه به آن نپرداخته و این معیار را در ذهن خود نداشته و لکن به قضاوت و داوری در آن نشسته و دلیل و مدرکی نیز بر انتخاب معیار و ملاک نقادی خود بیان ننموده است!!

و ثالثاً نویسنده محترم در آخر ص ۳۷ مجله ادعا کرده اند که نشر فارسی کتاب چندان روان مطلوب نیست سپس به ذکر چند نمونه از آن پرداخته اند که به نظر ما این نیز خالی از ایراد و نقد نیست.

همچنین نویسنده محترم ادعا کرده اند که کلمه «مطلقاً» و به طور کلی «به معنای هم بوده و تکرار در ص ۱۰۵ واقع شده است. عرض می کنم که معنای کلمه «مطلقاً» از کلمه «بطور کلی» اعم است چون کلمه مطلقاً حتی در مواردی که

کلی نباشد و لکن از لحاظ زمان و حالات مشمولی در آن باشد کلمه اطلاق در آنجا آورده می شود، چنان که اصولیین، از جمله مرحوم صاحب معالم در باب مطلق و مقید آن را فرموده اند، و لکن کلمه «بطور کلی» به صورت عام در آنجا مورد ندارد پس ذکر کلمه «به طور کلی» دنبال «مطلقاً» از قبیل ذکر خاص بعد از عام بوده، عین یکدیگر نبوده خالی از اشکال است علاوه بر این ذکر دو کلمه مختلف که دارای یک معنی باشد در یک جا آوردن چه اشکال نحوی و صرفی و ملاحظه دستور زبان فارسی دارد؟ آیا کلام را از لطافت و زیبایی و فصاحت می اندازد و مخالف قاعده و دستور زبان است؟ آیا به نظر نویسنده محترم کلمه یک نوع رابطه عین «نسبت» است؟ و این جمله از لحاظ ادبی و دستور زبان فارسی و عربی اشکال دارد؟ «علم نفس به چیزی و شی ای یک نوع رابطه و نسبتی است که نفس با آن شی پیدا می کند» و همین طور صحیح نبودن عطف کلمه استدلال بر کلمه اثبات دلیلی بر آن ذکر نکرده اند. شاید صحیح نبودن آن به دلیل عدم استحسان ذهنی باشد که ایشان داشته اند. به هر حال عبارت علامه در متن بدایه در این مورد عبارت: «احتجاج المشهور...» می باشد و احتجاج هم با اثبات و هم با استدلال سازگار است؛ مگر اینکه بفرمایید یک نوع تکرار است که پاسخ آن نیز در بالا داده شد.

برخی از موارد اصلاحی نویسنده محترم آشکارا، اشکال دارد و حتی با متن مرحوم علامه طباطبایی نیز تطبیق نمی کند. زیرا در عبارت عربی متن ص ۹۹ عبارت: «الی غیر ذلک» وارد شده و کلمه ذلک اشاره به موارد ذکر شده در عبارات سابق است و موارد دیگر ذکر شده در سابق دو مثال است که مرحوم علامه آن دو را به عنوان شاهد بر اینکه حکم ایجابی بر معدوم ها نیز جایز است آورده است. مورد اول مثل قول ما: «دریائی از گیوه چنین و چنان است» و مورد دوم: «اجتماع نقیضین غیر اجتماع ضدین است» و موضوع هر دو از قبیل عدم است و حکم آن دو ایجابی است طبعاً «غیر ذلک» متوجه می شود به غیر این دو مورد از موارد و حتی می توان ادعا کرد که تعبیر نویسنده از کلمه: «الی غیر ذلک» به دیگر موارد و موارد دیگر و امثال این موارد «نظائر آن» اصولاً با عبارت مرحوم علامه اصولاً تطبیق نمی کند» و با «کلمه ذلک» که «اشاره به مطلب» سابق است سازگار نیست. زیرا کلمه ذلک نمی تواند اشاره به موارد دیگر و امثال این موارد و نظائر آن به صورت جمع باشد، در حالی که مشارالیه آن بیش از دو مورد ذکر نشده است.

حسین حقانی زنجانی
